

بیاد رفقای جان باخته



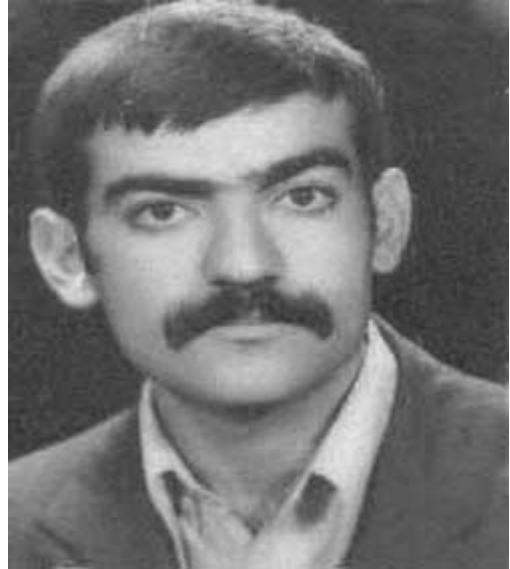
رفقاهادامانتی، عبه هوشباریان، حمید فرشچی، رضارشیدیان
یادرفقای قدیمی وازدست رفته همواره باماخواهدبود .

درسالهای دیکتانوری واخترناق پهلوی، ماهاکه به دنیال حقیقت بودیم وضدنظام حاکم، کشیش به سیاست هرچه بیشترمارابه همدیگرنزدیک میکرد . مطالعه، بحث کردن، به زندگی مردم جامعه دقیق شدن، به مبارزه انقلابیون توجه کردن(به خصوص مبارزه قهرمانانه چریکهای فدایی خلق در میدان مبارزه مسلحانه و در عرصه زندان ، ضمن اینکه خودمان به این مشی اعتقادی نداشته و به آن انتقاد داشتیم) بخش اصلی زندگی ما را تشکیل میداد . پابعه سال 1347 آشناشدم، باحمیدسال 1349. بافرهادسال 1350وقبل ازآنهم همدیگرا میشناختیم وبارضاسال 1352 . رفقای که سالهای اول آشنایی با سیاست شب و روزم با آنها گذشت . وجودشان به معنای بودن و ادامه رفاقت بود و مرگشان خلایی در دنیای رفاقت هایم به وجود آورد .

این جمع گاهی که درخانه ما جمع میشد ، شاهدخت کوچولو برایمان در یک سینی شام یا نهارمان را که مادرم حاضر کرده بود میآورد . اکنون تعدادی ازآن جمع و شاهدخت دیگرنیستند ، میخواهم به رسم یاد بود مختصری در باره آنها بنویسم . گرایش شدید به سمت گیری سیاسی کومه له از طرف ما از یک طرف ، و به مطالعه و کتاب اهمیت دادن ، با معیار و روش های جمع کومه له در مورد مبارزه با خصلت های منفی ، شوخی های دهقانی رایج در میان آنها که رفقای کومه له در تماس نزدیک با لایه های پائینی اقشار روستایی کسب میکردند و یا خود را از نظر فرهنگی ، گویش و پوشش لباس به شکل توده های روستا در آوردن ، به کسوت دهقان فقیر و یا کارگر فصلی در آمدن ، ستایشگر فرهنگ عقب افتاده ده شدن و به دنباله روی محض از زندگی و فرهنگ آنان پرداختن ، موافق نبودن از طرف دیگر رابطه و نزدیکی ما را با کومه له دچار اشکال و تناقض کرده بود .

ما جمعی آماده و علاقمند به مبارزه سیاسی بودیم و در عین حال با سمپاتی زیادی به کومه له . در ضمن با داشتن نظراتی در مرزبندی با دیگران حالت نسبتاً مستقلی هم داشتیم . کومه له ای ها از دور ما را روشنفکر میدانستند . چون اهل مطالعه بودیم و در افکار آن روز کومه له کتاب خواندن روشنفکری مینمود . گذشت زمان و ضرورت مبارزه متشکل تر و گرایش خود ما ، فرعی بودن اشکالات کومه له درمقابل اصل مبارزه سیاسی نزدیکی هرچه بیشتر ما را به کومه له در اولویت کار قرار داده بود .

حمید فرشچی



درسالهای 49/50 حمید فرشچی بارفقای کومه له تماس سیاسی نزدیک تری برقرار کرد. در واقع ناقل افکار کومه له به درون این جمع او بود. شخصیتی محبوب و دوست داشتنی بود، مهربان و با عاطفه، برخاسته از خانواده ای بسیار مرفه (که از این راه ثروتی زیاد در اختیار خود حمید بود و تا آنجا که من خبر دارم همه ثروتش را به کومه له بخشیده بود.)، از ثروت و امکانات آن دست کشیده و عمر کوتاهش را در راه مبارزه نهاد. معلم روستای "پوری به ر" اطراف مریوان بود. دوست بچه ها و رفیق مردم بود. توده های مردم رادوست داشت و به فلکلور و فرهنگ توده ای علاقه داشت. شعر را خوب دکلمه میکرد و سرود های انقلابی کردی را با احساسی عمیق، انسانی و انقلابی میخواند و اشک در چشمانش حلقه می بست. و چه صدای خوبی داشت حمید.

در تخصص ها، بنکه ها و تجمعات مردمی گاهی سخنرانی میکرد و اشعار و سرود هم میخواند. فعال بود و فعالیتش شب و روز نمیشناخت. روابط سیاسی گسترده ای داشت و با خیلی ها در ارتباط بود. در محیط خانواده نیز موثر بود و بر بزرگ و کوچک خانواده اش تأثیر گذاشت. خواهری بزرگتر از خودش سالها زندانی شد و خواهری کوچکتر (رفیق جان باخته فریبا فرشچی) در زندان بعد از تحمل شکنجه های بسیار و سختی های زیاد اعدام شد. حمید همراه با فرهاد و عبه در تابستان سال 58 برای گذراندن اولین آموزش نظامی کومه له به منطقه سردشت رفت. در زمانی که شهرهای کردستان در اختیار احزاب بودند در اطراف سنندج مسئولیت واحدی از پیشمرگان را به عهده داشت. حمید فرشچی در بهار 1359 و در جریان جنگ 24 روزه سنندج بر اثر انفجار و ترکش خمپاره در حالی که 25 سال بیشتر نداشت کشته شد.

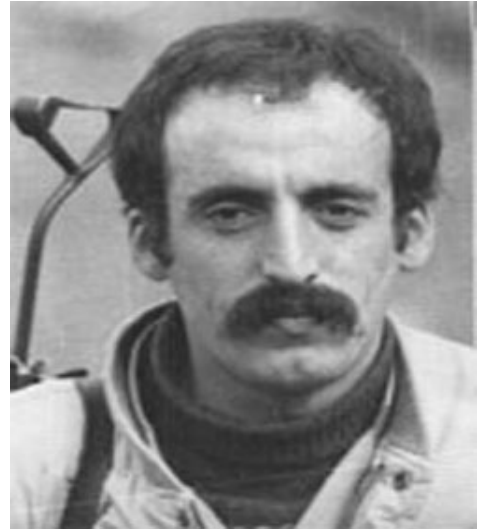
رضا رشیدیان



رضا کوچکتر از همه ما بود. صمیمی و مهربان بود. مهربانیش حدی نداشت. هنگامی که در روستای "ماسی بر" در اطراف سقز سپاهی دانش بود باچه علاقه و پشت کاری به بچه ها درس میداد. با توده مردم هم با احترام و صمیمانه برخورد میکرد. رفیق بود و در رفاقت بی ریا. در انتشارات کومه له تا جنگ 24 روزه سنندج فعالیت داشت و از این تاریخ به صف پیشمرگان پیوست. در "لق شهید سعید" مسئولیت سیاسی داشت و تا هنگام مرگش در واحدهای نظامی مسئولیت سیاسی داشت. مدتی هم عضو کمیته آموزش سیاسی ناحیه دیواندره بود. به تئوری سیاسی اهمیت میداد و جایگاه آنرا در مبارزه درک کرده بود. در مباحث نظری نظرات مستقل خود را بیان میکرد. اهل دسته بازی نبود و مهم نظر بود که روشن بیان میکرد. در جریان اختلاف نظر و مباحثات ناحیه دیواندره در سالهای 60 و 61 ضمن اینکه در اقلیت ضعیفی قرار گرفته بود، با تحمل مشقات و سختی های ناشی از ارانه نظرات و انتقاداتش! نظرانش را پیش برد.

درمیان مردم و تودهٔ تشکیلاتی جای خاصی داشت . مخالفین نظراتش هم او را دوست داشتند . رضا رشیدیان در درگیری با نیروهای جمهوری اسلامی در سال 1362 در روستای " نران " در اطراف شهر سنندج بر اثر ترکش خمپاره به ناحیهٔ قلبش و در حالی که بر خاسته بود و شعار زنده بادسوسیالیسم را سر داده بود جان باخت . (دراین نبرد رفیق عزیز "جواد فدوی" هم جان خود را از دست داد.) جنازهٔ رضا را نیروهای حکومت به شهر سنندج برده و در باشگاه افسران به نمایش گذاشته بودند . مزدوران رژیم از تحویل دادن جنازه اش به خانوادهٔ او خود داری کرده و محل دفن جسدش را مخفی نگه داشتند .

فرهادامانی



شخصیتی متواضع ، آرام ، متین و صمیمی به معنای درست کلمه . یاری دهنده در همه چیز و هرکاری که از دستش برمیآید . رفیق دوست و درسیاست آرمان خواه . همهٔ سختی ها را در راه هدف قبول میکرد . در نظراتش دقت میکرد و به نظریهٔ درست اهمیت میداد .

سالها در کومه له مسئولیت های مختلفی به عهده داشت . استعداد و تواناییش در عرصهٔ نظامی و فرماندهی عملیات ها و طراحی آن او را در موقعیت و جایگاه عضو کمیته نواحی و فرمانده گردان ها قرار داده بود . در میان رفقا و پیشمرگان جایگاه خاص و رفیقانه ای داشت . دوستش داشتند و او هم با آنها مهربان و خوش رفتار بود . فرهاد امانتی در درگیری با حزب ارتجاعی دموکرات در اطراف یکی از روستاهای شهر مریوان در سال 1364 جان باخت . از فرهاد دخترش (سحر) بیادگار مانده است .

عبه هوشیاریان



رفیقی جدی در عرصهٔ فعالیت ، مدیر و سازمانده ، متکی به روانشناسی های انسانی و اجتماعی ، خوش برخورد و فهمیده . سالها عضو کمیتهٔ نواحی ، عضو کمیتهٔ منطقهٔ جنوب کومه له ، مشاور کمیتهٔ مرکزی و دستیار دبیر اول کومه له بود . مناسفانه خانوادهٔ خوشنام عبه چند تن از فرزندان را در حاکمیت رژیم منغور اسلامی از دست داد . برادران کوچکتر او یکی " عطا " که به خاطر فعالیت های سیاسی اش اسیر بود ، فشارهای زندان و جسم ضعیفش باعث مرگ زودرسش شد و " محمد " هم بعد از آزادی از زندان در حادثهٔ رانندگی کشته شد . خواهر کوچک و مبارز او (آذر هوشیاریان) که پیشمرگ کومه له بود نیز در یک درگیری با نیروهای حکومت جان باخت .

عیه هم در اثربمباران شیمیایی به وسیله رژیم صدام در روستای بوتی کردستان عراق سال 1367 جان خود را از دست داد . عیه هوشیاربان اگر زنده میماند میتوانست با تکا به توانایی هایش در یک حزب پیشرو بیشتر ارتقا پیدا کند. موقعیتی که هنگام مرگ داشت و برایش پیش آورده بودند این شانس را از او گرفت. عیه هوشیاربان (ورفیق همراهش جلال بیجونی) ضمن اینکه در یک حادثه عمومی جان باختند اما مرگشان در واقع قربانی شدن در حزبی بود که انتقاد و نظر مخالف را بر نمیتابید. او چند سال قبل از مرگش با طرح نظراتش در حزب کمونیست ایران مورد بی مهری فرار گرفت و تحت فشارهای تشکیلاتی گذاشته شد .

استقلال فکری در احزاب چپ جدا از مشکلاتی که برای شخص مستقل الفکر پیش میآورد ، دوگانگی فکری و شخصیتی نیز میتواند برای آنان به همراه داشته باشد. اگر تشکل نخواهد با انتقادات و نظرات افراد منتقدش کنار بیاید ، منتقد که از یک طرف حزب را قبول دارد و از طرف دیگر به نظرات و انتقاداتش باور دارد ، اگر نتواند این دو مسئله تفکیک نموده و برای خودش فرموله کند ، با دوگانگی ، نفی خود و سردرگمی مواجه شده و در پیچ و خم های تشکیلات و مبارزه نظری آن با مشکلات روبرو خواهد شد . دست آخر یا باید تشکیلاتش را ترک کند و یا به آن تمکین نماید و در واقع از نظراتش عدول کند .

تجربه محاکمات مسکو و فرار رهبران انقلاب اکتبر به خیانت به شوروی و دست آخراعدام آنها وسیله استالین از همین مسئله ریشه میگرفت. عموماً "استقلال فکری و شخصیتی مبارزین در دورن احزاب و تشکل های چپ با مانع روبرو شده و تشکل های منکی به مناسبات غیردموکراتیک این استقلال نظر و فکر را بر نمیتابند و کمترین تاثیر این روش غیر کمونیستی انفعال و تلفات این مبارزین راستین است . یاد همه رفقای جان باخته گرامی باد

بهر روز شادیمقدم 14 . 1 . 2009
<http://shadochdt.wordpress.com>

shadi_behr@yahoo.de